

نگاهی زودگذر و کم آشنا بر کتاب :

جامعه‌شناسی پزشکی و بهداشت

تألیف : دکتر منوچهر محسنی. انتشارات دانشگاه تهران ، ۱۳۵۳

نوشته : درم

کتاب «جامعه‌شناسی پزشکی و بهداشت» نوشته فاضل ارجمند «دکتر منوچهر محسنی» بدستم رسید روشنی چشم بود و امید دل... آیا بخاطر علاقه به شخص؟ نه، هنوز او را ندیده‌ام، بلکه بخاطر علاقه به موضوع، کدام مطلب؟ سالها بود که با تفکیک علوم از «مادر» (یعنی فلسفه حکمت) - بی‌مانه، تحقیق و تخصص - رابطه‌ها قطع شده بود: رابطه فلسفه از علوم - رابطه علوم از یکدیگر - رابطه علوم از اخلاق - رابطه علوم از سیاست - رابطه علوم از منزل و تدبیر آن - رابطه اخلاق از فلسفه .

و در ذیل آنها قطع رابطه روانشناسی از پزشکی - روانشناسی از اخلاق - ادبیات از علوم - ادبیات از روانشناسی - جامعه‌شناسی از پزشکی -
و بالاخره تفکیک مباحث هر علم نیز مطرح شد. و برخی تحقیق گردید و بعضی تعطیل شد (مثلاً: تعطیل بحث عواطف عالی در روانشناسی)

تدریجاً تطبیق اصطلاحات دورشته مناسب هم نیز کنار رفت، مثلاً: تطبیق اصطلاحات عرفانی و اخلاق و مذهب با روانشناسی و جامعه‌شناسی متروک گردید، چندانکه احساس شد که

است و موج میزند و هر کسی را هر قدر هم که خود را باشد درمیگیرد و از پای می افکند. این کتاب «جامعه شناسی پزشکی و بهداشت» مثل کتابهای کم و نادری است که همانند آن مرزها را، فاصله ها، جدائیها را، ناآشنائیها را بر میدارد اسباب آشتی دانستیهای انسانی را فراهم کرده است، و از این جهت مورد علاقه من است.

امیدوارم، دبگران هم بکوشند که با حفظ تخصصها و تحقیقات رشته‌ای، کاریوندر را بین رشته ها برقرار کنند، و جنبه های عمومی و همگامی و همسازی را (که کمتر اعتنا میشود) مورد توجه قرار دهند، چندانکه هر جزء با توجه به کل بررسی شود، و تحلیل و ترکیب دائمآ همراه هم صورت گیرد.

بخدا که این تجزیه در تمام شئون ما (حتی شئون اداری و اجتماعی ما) موجب بلا شده است (بطور مثال: يك ماشين که به تیر سیمانی برق برمیخورد و آن را در خیابان می افکند سه سازمان: شهرداری - برق - پلیس راهنمائی همه به راننده حمله میکنند. و او نمی داند چه کند، و هیچکدام حرف دیگری را نمی شنوند که میباید استقلالشان را از دست دهند) و اخیراً جهت همین امر (شاید؟ بدست نمیدانم و مطمئن نیستم) در هر سازمان «اداره روابط عمومی» نیز برقرار کرده اند.

بهر حال، این کتاب و نظایر آن امید است بسیار شوند، و باعث رفع پراکندگی ها، و مسدود دانستیهای بشری یکدیگر، و مجموعاً در سازندگی انسان و رشد او موثر و نافذ باشند.

اما یادداشتی که با کمی آشنائی به متن کتاب بجا گذاشتم اینها است:

* بدین مضمون نوشته بودند که این کتاب محصول کلاس است. قبلاً در کلاس مطرح شده و سپس به صورت کتاب درآمده است. وای کاش باز هم در کلاس بررسی میشد و دیرتر بچاپ میرسید، مانعی ندارد که ایرادها در جاهای بعدی اصلاح شود، یا نظرات تازه اضافه گردد.

عرض میکنم: **اساتید نویسنده دو گونه اند،** عده ای در خانه مینشینند و برای شاگرد کتاب مینویسند.

حاصل کار این افراد معلوم نیست که با کلاس و انتظارات شاگرد تطبیق کند یا نه؟! ... و بیشتر تحمیل میشود تا «مطلوب» قرار گیرد... زیرا با سطح فکر و نظر شاگرد قدم بقدم پیش نرفته است. کتابی که برای عموم هم نوشته میشود و در خلوت آن را مینویسند، اگر نویسنده

فردی کاملاً اجتماعی و آگاه نباشد، و ورزیدگی در تطبیق خود با محیط نداشته باشد، و مانند شاعری توانا شاعر به احساس و حال مردم (بویژه آنان که سراینده می‌خواهد خواننده کتاب اوشوند) نباشد با همین سرنوشت (یا: ته نوشت و انجام) روبرو خواهد بود.

استادانی هم هستند که عناوین مطلب را تهیه میکنند، نقشه‌کار را میریزند، و مطالعات لازم را هم انجام میدهند، اما در کلاس، روبروی شاگرد، آن را بیان میکنند، و بعد از روی نوشته شاگرد تنظیم استاد و تهیه کتاب مینمایند (مانند: دکتر زرین کوب...)

آری نوشته اینان مطلوب شاگرد خواهد بود و خواننده را دلپذیر است زیرا از قیافه مستمع و نگاه چشمانش دانسته است که کجای مطالب احتیاج به توضیح دارد؟ کجا تفصیل لازم ندارد؟ کجا گنگ و مبهم است؟ کجا بدیهی و ابتدائی است؟ ایرادها کجاست؟

متفکرین نیز دو گونه‌اند، برخی در خلوت افکارشان موج بر میدارد، و برخی در حضور دبگران و میان جمع اندیشه‌ای موج و پویا و پابنده و تیز پیدا میکند. شاید اثر القای هیأت اجتماعی است (بقول برخی از فلاسفه) که سخنور نیروئی برتر پیدا میکند... امید است روش دوم رواج گیرد تا مردم بجای بایگانی کتاب، معاشرت هاشم با کتاب پیدا کنند.

(صفحه ۶۱) - آماری است که از تلفات بیماریها در چند شهر ایران سخن میگوید، در ستون «بیماری روانی» برای تهران نوشته است که ۰/۰۰/۰۵) کمتر از سایر شهرهاست.

ولی در ستون «خودکشی» برای تهران نوشته: «(۰/۰۵) بیشتر از سایر شهرهاست و احساس میشود که مردم تهران بعلت شدت گرفتاری فرصت مراجعه به روان پزشک و روانکاو ندارند و بالاخره چون کارشان به «سوانح و مسمومیت و خودکشی» رسید این مراجعه اجباری میشود، و به تناسب آن آمار، دررقمی بالاتر قرار میگیرد.

وای کاش از همه مردم بررسی روانی میشد و این آمارها تهیه میگردید.

وای کاش بهنگام آمارگیری همه مردم آمادگی میداشتند که خودرابی پرده نشان دهند تا نتیجه‌ای درست حاصل شود.

وای کاش آمارهای متنوع و جامعی در همه شئون میبود که بتوان پیشگیرهای قبل از خطرات و بلاها و کسریها و نقایص معمول گردد و به موازات آن پیش‌بینی‌های عالی جهت اصلاح و بهبود صورت گیرد.

کشوری میتواند مدیران اجتماعی آن نیکوکار کنند که آمار درست و جامع و مرتب داشته باشد.

یکی از امتیازات این کتاب برخلاف کتب دیگری که درباره جامعه شناسی و علوم اجتماعی و امور حقوقی و... نوشته میشود (بویژه کتب درسی دانشگاهی) این است که: از ایران و وضع مردم آن آمارهای زیادی دارد و اطلاعات فراوانی از این آب و خاک فرا آورده است و این آرزوی ما است که تحقیقات فقط بر جامعه ایرانی و کشور خودمان پیاده شود. **تا ایران بهتر شناخته گردد و ایرانی به محیط خویش آشنا تر، و بالاخره پای بند تر گردد.**

مورد تأسف این است که در دانشکده های ما، بررسی وضع کشور های اروپائی و آمریکا و آمارهای آنها بیشتر. و بلکه قریب بتمام متن درس را گرفته است، و شاگرد، پس از اتمام درس، می اندیشد که قطعاً در کشور ما: چیزی قابل مطالعه وجود نداشته و ندارد، و اگر طرح اصلاحی هم در نظر آید، در این کشور قابل عمل نیست. لذا باید رفت، و به کشورهای آباد و قابل زیست رخت بایست کشید.

غافل از اینکه، متون کهنه و نو ما براساس از وقایع مختلف، بیان احوال جوامع، چگونگی امور و عوامل آنها و بسیاری مایه های دیگر که برای تحقیق و بررسی، بس جالب و مفید هستند. تا کس سرود کار باشد؟ و چه کسی حوصله، چنین پژوهشی را در خود بیند؟

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

چه خوب بود اگر و امید داشتند که استاد محظوظ گرداننده در فرنگ بدشرطی حق ورود به کلاس دانشگاه ایران را دارد که آن قواعد و علوم که فرا گرفته است - بتواند در ایران و جامعه و محیط ایران پیاده کند، و رساله ای تحقیقی در این باب فراهم سازد، و همان را با وسعت و فحش تدریس نماید.

البته کسانی هم چنین کاری را کرده اند (بدون اینکه دانشگاه از آنها بخواهد) مثلاً کتاب تاریخ زبان فارسی دکتر خانلری و دستور تاریخی، و آنچه دکتر باطنی بر اساس زبان-شناسی انجام داده و برخی از کتب مربوط به «تهران و جامعه تهران» در دانشکده علوم اجتماعی و...

آری، علت اینکه دانشجوی ما نسبت به ایران پای بندی ندارد اینست که

ایران گذشته و حال را نمی‌شناسد، و به این سرزمین انس علمی و خبری نبسته است، و مضافاً عظمت کشورهای دیگری در متون درسی او به‌مراه بحث «علم و تحقیق» یاد شده، که دیگر ایرانی بودن را مایه افتخار نمی‌دانند، «همه جا برتر از ایران» ... و حال آنکه چنین نیست، و ای کاش بجای آرزو «وصول به دروازه های تمدن بزرگ» میخواستیم که به «دروازه شناخت معنویت ایران بزرگ» برسیم و این رسالت به‌عهده اساتید تاریخ و ادبیات و جامعه‌شناسی است که مقدمات این آشنائی را بطور عمیق و دقیق فراهم سازند. و آنگاه که این کار صورت گیرد ایرانی جزایران نخواهند، و آنچه در همه عالم سراغ یابد عالیتر از آن در ایران بیند و بخدا که این سخن مبالغه و گزاف نیست.

و من خود در یک درس نیمسال (در دانشکده علوم اجتماعی و تعاون) همین رسالت را انجام دادم و کاربرد آنجا کشید که شاگردان را، برای درس من از یک کلاس کوچک به کلاس بزرگتر، و سپس به سالی بزرگ سخنرانی منتقل کردند. و مستمع آزاد فراوان می‌آمد... و این درس، همان بود که در سال گذشته آن بکلی مورد علاقه شاگرد قرار نگرفته بود. من خود متونی تهیه کردم، ماشین و پلی‌کپی شد و در اختیار قرار گرفت. البته عکس العمل دانشگاه درقبال این کار من، پس از گزارشی که دادم و این عیب بزرگ را با ارائه طریق اصلاحش یاد کردم، هم به نفع من جواب ندادند و هم درس مرا در دوره لیانس حذف کردند.

اما اعتقاد دارم که باید چنین بود و چنان کرد، تا علاقه نسل تحصیل کرده و جوان را نسبت به ایران جلب و پایدار کنیم. *نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

(صفحه ۶۲) - یک سطر پشت و رو چاپ شده است، آنهم «احساس اضطراب آدمی را یاد یک کتاب مذهبی می‌اندازد که در آن نام ملعونان (از قبیل: معاویه - یزید... قاتلان کربلا) را پشت و رو نوشته بود. اینجا هم «اضطراب ملعون» بهمین صورت درآمده است.

۶۴) آمار خصوصیات خلقی دانش آموزان شیراز

خود خوری و بی تفاوتی (که شاید دومی حاصل خستگی از حال اولی باشد) یا اندازه‌ای بجه‌های ما را در مدارس گرفتار کرده است، که کار تدریس هم دچار تعطیل، و گاه همراه با ناامیدی از حاصل کار شده، و تربیت اصولاً از برنامه کنار رفته است.

جائیکه شیراز حافظ و سعیدی چنین باشد، بقیه را اوضاع چگونه خواهد بود؟

یاد باد که حافظ گفت:

خوشا شیرازو وضع یمثلش
 خداوندانگه دار از زوالش
 (نشان آنکه پر از نشاط و امید بود)
 به شیراز آی و فیض روح قدسی
 بجوی از مردم صاحب کمالتش
 و یاد باد که سعدی میگفت :

* کاروانی شکر از مصر به شیراز آید اگر آن یار سفر کرده ما باز آید
 (نشان آنکه مالا مال از خوش بینی بود)
 * خالک شیراز همیشه گل خوشبوی دهد لاجرم بلبل خوشگوی دگر باز آمد

حالا بیایند، با ملاحظه این آمار خصوصیات خلقی فرزندان همان آب و خاک را در یک مدرسه متوسطه که بالغ و عاقل شده اند ملاحظه کنند.

(صفحه ۱۲۵) - اثر بیماری را در نقش ها و روابط اجتماعی میرساند، و نابلوی است از همه شکستهای چشم گیر فرزندان ما. درست است که رفاه و کمی زحمت و بی نیازی مطلوب است اما بیماریهای مردم مرده و بی نیاز را هم نباید فراموش کرد.

«نیاز» آدمی را متوجه و بیدار میکند، و هدف سازاست و امر به حرکت و فعالیت میدهد... و «زحمت» تن را قدرت میبخشد و طریق دفاع و مقاومت می آموزد و روح را با «پشتکار» آشنائی میدهد، و «مرد ساز» و «توان بخش» و «شخصیت آفرین» است پس، برای فرزندان، در عین حال که بتوانند گریه و تأمین نیازمندیها و رفاه آنان را در حدودی قرار دهد که به بی فعلیتی، یا کم کاری، کمی توجه، عدم هدف، و عواقب تند آن، مبتلا نشوند.

(صفحه ۱۷۱) - مقایسه ای کرده است بین روشهای خودکشی در چند کشور، و ضمناً ایران، و میرساند که در آمریکا اولین وسیله اسلحه است، و معلوم است که مردم آنجا خیلی زودتر بی حوصلگی بخرج میدهند، و تسلط بر اعصاب، و امید به زندگی در آنجا خیلی کمتر است، و در حقیقت نظام اجتماعی است که مردم آنجا را نگه میدارد، و الا بزودی خود را نابود میسازند، و در باطن همه و زده و آماده به زوال هستند، اما در ایران، با زامبدها و اصالت زندگی پیشگیر

حادثه های مرگ آوار است .

باید این شکوفه ها را گشود. و این اندکها را افزود، و آن اصالت را پرورد، و مردم را زنده تر و پایدارتر و ساخته تر ساخت.

(صفحه ۱۸۱) - عکسی است که فحشاء نیمه متمرکز را در شهر پاریس نشان میدهد . در تهران، جانی بنام «شهر نو» بود و فحشاء متمرکزی داشت، حکیم الهی و پیش از او جهانگیر جلیلی و بسیاری دیگر در این باره کتابها نوشتند «منهم گریه کرده ام - از دفتر خاطرات - من به ... بیایید ... نظراتی پیش آمد، عده ای گفتند : این شهر را برچینید و نابود کنید . دیگران گفتند: این کار موجب میشود که فحشاء در شهر منتشر شود همه جانی گردد.

عده ای هم به حصار کردن دور شهر و تفکیک آن از بقیه محلات نظر دادند ولی آنچه صورت گرفت، این بود که: دیوار شد، ولی فحشاء نیز منتشر گردید، و کس ندانست چرا ؟ ای کاش، دقیقاً در این مورد بررسی شود، و عوامل آن نابود گردد که خانواده ها امنیت اجتماعی و ناموسی پیدا کنند ، و غلغله جلوی درب مدارس و دخترانه و غوغای شبها در کلوپها فرو نشیند، یا محدود به اهل آن شود و گسترش نیابد .

(صفحه ۱۸۱) - انواع اعتیاد را در میان روسیان تهران نشان میدهد که عمومی ترین آنها سیگار است و برآستی، «سیگار» مدخل همه اعتیادهاست . و سیگار معرف آن است که همه روسپی ها را ناراحتی زندگی و اضطراب و اضطراب و کشاکش درونی به این بدکاری کشیده است، و الا آدم سالم، خلاف بسند و فحشاء دوست و سیگارستان.

(صفحه ۲۳۰) - بحث بیمارستان است و جامعه

و چقدر جالب است که اگر بررسی شود، ملاحظه میگردد که علت گرد آمدن پزشکان در بیمارستان، یا کلینیک غالباً همه چیز هست جز توجه به جامعه!!
رفاقتهای شخصی پاک ترین مقدمه این اجتماعها است. و شرکت داری و تجارت ناپاکترین علت آن .

بیمار پولدار بشدت مواظبت میشود و بیماری پول روی تخت هم بستری نمیگردد:

یاداستادم بهخیر باد که میگفت: چند شغل است که خود شاغل باید وظیفه شناس باشد و الا
اورا نمیتوان بهوظیفه مجبور کرد: معلمی - هنرمندی - طبابت - شاعری ... و اگر این کارها را
خواستی پیشه کنی، اگر مردی برای خدمت پیشه آن و اگر مردی هم شغل بدان و هم خدمت
و اگر نامردی فقط شغل قرار ده حالا، کار بیمارستانی شغل هم نیست زیرا مردم بخدا حاضرند
که بیک طبیب منصف پول بدهند بشرط اینکه برای آن پول لااقل کار کند و سرگردانی
پیش نیاورد.

بیمارستان وقتی با جامعه مربوط است که بین روح و فکر پزشکان و مردم رابطه ای باشد.
نه آنکه رابطه بیمار با هوا باشد، و رابطه طبیب با جیب

(صفحه ۱۴۴) - از مددکاری اجتماعی بحث است ... چه نام خوبی است، و
چه کار خوبی. بیمار وقتی از بیمارستان بیرون میرود بیشتر احتیاج بمواظبت دارد تا در محیط
بیمارستان ... چه کسی اورا تعلیم دهد؟ به اوسر کشتی کند؟ تا در ایام نقاحت به عود مرض مبتلا
نشود؟ و کجا هستند این مددکاران اجتماعی ما؟ که گویند در هر سازمانی عده ای از آنهاست
بهر حال اصلی مقدس است، اگر ظهور خارجی، و معنای پیدا کند و همه جایی شود خیلی مفید و
موثر است، و ای کاش مددکار اجتماع برای همه شئون اجتماع بوجود آید.

(صفحه ۲۴۹) - از جامعه شناسی و پرستاری گفتگو رفته است.

پرستاری در ایران هنوز شناخته شده و جای گرفته نیست، هم شاگردان بهاضطرار این شغل
را میپذیرد، و هم پس از فارغ التحصیل شدن شرکت های بیمارستانی، آنها را به مقاصد نادریست
(که پول درآورد و جلب مشتری کننده، و تبلیغی است، نه خدمت و ادای وظیفه انسانی) منحرف
یا مایوس یا غاصبی میسازد.. و بیماران هم بدانجهت که تربیت کافی در این جهات ندارند.
برخورد های هوس آلود و انتظارات ناجور و غلط نسبت به پرستاران ابراز می نمایند ... و
اینها همه بلاست.

و گاه بهانه ورزیده ساختن پرستار، چنان از طرف مریان سخت گیری و اعمال زور و
حتی توهین و تحقیر مداوم میشود که دیگر نمیتوان امید داشت که پرستار پس از فراغت از تحصیل
فردی بشمار عقده ای و افسرده و انتقامجو باریامده باشد.

واژه مهمتر، در کشورهای شرقی، و محیط بیمار شرقی، زبانی امیدبخش، روحی امید

با هم آشنائی هم ندادند .

وازاین تفکیک، چه فسادها که برنخاست؟! وجه سرگردانها که برای بشر ایجاد نشد؟! و از همه مهمتر اینکه کم کم، این فضلا و محققان و متخصصان چنان در صفهای جدا از هم نشستند که بهم دهن کجی نیز آغاز کردند، نه زبان یکدیگر را دیگر میفهمیدند و نه حاضر به تفهیم و تفاهم بودند ، در این میانه انسان نیازمند به علوم آنان و دانسته هاشان گاه سوی این میرفت و گاه بسوی آن، و سرگردانی او را به بلائی مبتلا میکرد که «اصل نیاز او» از یاد میشد.

سری به کمیسیونهای پزشکی (بدانجا که چند رشته با هم نشسته باشند) سری به کمیسیونهای علمی، سری به کمیسیونهای ادبی و تحقیقی بزنید... درد را حس میکنید، و بلا را درمیابید؟ اگر کمیسیونهای اداری را (که درباره افراد فنی و متخصص و کارهاشان نظر میدهند مثلا: وقتی اعضای حسابداری، در مناقصه یکدستگاه ماشین، که چندین گونه پیشنهاد رسیده و تفاوت مختصات دارند. و افراد فنی، خرید نوعی را که گرانتر است به صرفه تشخیص میدهند) ملاحظه کرده باشید، به موضوع بحث ما توجه پیدا میکنید .

وازاین مهم تر: یادفلاماریون (منجم بزرگ) که میگفت: علوم اگر مقید خدمت به انسان و حسن زندگی و اندیشه ها نباشند، مفید نیستند، و مثلا محاسبات فلکی چه فایده دارند اگر سازنده زندگی و تعالی فکر و تغییر حال و صفات انسانی نباشند .

حال بینیم ازاین هدف (یعنی: علوم و تحقیقات در خدمت بشر) جدائی نیافته ایم؟ آیا دردم از نداشتن متخصص در پزشکی، معماری، و... است؟ یا از اینکه بر آن متخصص اعتمادی نیست که درد من داشته باشد، یا درد خود ... و ما را فدای خویش تمایذ...؟

وازاین مهمتر آنکه: انسان مجموعه ای است در همه جهات ... و از همه جهات باید باورسیدگی کرد، تا سلامت یا بد یا رشد پیدا کند .. و اگر از یک جهت به او توجه شد هم موفقیت در همان جهت بخصوص کم است و هم احتمال خطر در سایر جهات دارد.

مثلا: بر آمدن یک جوش بردست و پا، لحظه ای «موضوع پزشکی» است ولی چند لحظه بعد: وقتی بگو مگوها در درون شخص شروع شد، - به همسایه ها هم مراجعه شد، اظهار نظرها آغاز گردید و شبی بر آن گذشت «موضوع تن روانی» میشود... درست است که پس از مالدن ضمادی جوش کنار میرود اما خاطرة آن - میماند و در ضمیر ناخود آگاه آدمی کارها میکند و «موضوعی روانی محض» بوجود میآورد.

فراموش نکنیم که در شرق زندگی میکنیم و شرق مالمال «اندیشه و خیال و تصور و وهم

ده میتواند مددیار بیمار برای بهبودی باشد، و آنهم لازمهاش اینست که، پرستار، نیکوگفتار و پر اطلاع و آشنا به رسوم و آداب و احوال مردم و مذاهب و جامعه شناسی و روانشناسی و مردم داری و اخلاق باشد. و حال آنکه هیچ درسی که آموزنده این مطالب باشد در کلاستان نیست حتی دردرس ادبیات آنها، همه چیز هست جز آنچه مفیدکارشان و آینده شان و بر خوردهاشان و تکالیفشان باشد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی